

باسمه تعالی

۱. آیا انکار ضروری بدون انکار رسالت فی نفسه موجب کفر است یا طریقت دارد؟
۲. آیا انکار معاد موجب کفر است یا به انکار الوهیت و رسالت اختصاص دارد
۳. آیا عناوینی چون کفر، خروج از اسلام و ارتداد یک حقیقت اند یا هر کدام مستقل اند؟
۴. آیا برای ارتداد تصریح به جحد رسالت لازم است یا لازم بین هم کافی است؟
۵. آیا فرد باید ملتزم به لازمه انکار خود باشد یا لازمه عرفی به تشخیص قاضی یا مجتهد کافی است؟
۶. آیا ملاک تحقق اسلام و صدق مسلمانی چیست؟ اظهار شهادتین است یا پذیرش اجمالی مجموعه اسلام است و یا صدق تدین به تمام اسلام لازم است؟
۷. آیا ملاک خروج از اسلام چیست؟ صرف ترتب عنوان کفر کافی است یا خروج از اسلام ملاک است
۸. آیا در چه صورت عنوان کافر بر کسی صادق است؟

نظریات درباره عوامل خروج از اسلام

Monday, July 05, 2010

۱۰:۵۶ PM

سوال: کی می توان عنوان خروج از اسلام را به کسی نسبت داد؟

شیخ فرموده همین که کسی به همه مجموعه عقاید و احکام اسلامی متدین نباشد و حتی یکی را رد کند یا نپذیرد خروج از اسلام بر وی منطبق می شود. این نظر را صاحب بلغه هم پذیرفته و بر آن کفر منکر ضروری حتی لشبهه را مترتب کرده است.

نظر دوم و سوم این است که خروج از اسلام تنها با انکار رسالت حاصل می شود و برای چنین انکاری دو راه وجود دارد: یکی این که مستقیماً نفی و انکار جحد رسالت کند و دیگری این که عقیده ای و یا حکمی را که می داند جزو اسلام است انکار کند زیرا این امر بالملازمه بر انکار رسالت دلالت دارد

یعنی با انکار ضروری با علم به این که آن ضروری جزو اسلام است. این نظریه مشهور میان معاصرین فقهای شیعه است

۱. مسلمان شدن یعنی اظهار شهادتین به همراه پذیرش اجمالی و ضمنی تمام عقاید و احکامی که جزو اسلام است (یعنی خودش جزو اسلام می داند و یا مسلمین بالضرورة بر آن متفق اند) (بنابر اختلاف موجود)

۲. مسلمان شدن یعنی اظهار شهادتین به همراه اعتقاد به آن چه عموم مسلمانان جزو اعتقادات اصلی دین می شمارند و در قرآن و منابع مسلم دینی بر آن تاکید شده است مثل اصل معاد و معاد جسمانی و مودت اهل بیت ع به طوری که هر گونه انکاری حتی نادانسته نسبت به این بخش موجب خروج از اسلام می شود (مصباح الهدی)

۳. مسلمان شدن یعنی تدین به تمام اسلام که شامل تمام بخش های اسلام می شود پس اگر کسی عامل به اسلام نباشد راسا و عدم تدین بر او صدق کند از اسلام خارج است. (بلغه)

دلیل این نظریه آن است که اسلم عرفا و شرعا به معنی دان بدین الاسلام است و اتخاذ دینا و التزام بنحو التدین بجمیع ما هو معتبر فیه ولو اجمالا پس به مجرد تکذیب یک حکم از احکام و به گفته شیخ انصاری حتی با عدم تدین به یک حکم از احکام اسلامی این تدین منتفی و عنوان خروج از اسلام محقق می شود.

ایشان حتی عصیان عملی در صورتی که عنوان عدم انقیاد لله پیدا کند را هم موجب کفر و خروج از اسلام دانسته و شیطان را از این ناحیه کافر می داند. اما شیخ ره می پذیرد که این لزوم تدین به ضروریات اعتقادی محدود است ولی در احکام تدین فقط برای کسی لازم است که بداند آن چیز جزو دین است تا با نفی آن نفی اعتقاد به اصل دین لازم بیاید زیرا در احکام اعتقاد لازم نیست. هر چند ایشان اطلاق روایات را شامل جاهل مقصر هم می داند ولی بلغه در مورد ضروریات می گوید تدین به چیزی که فرد می داند جزو اسلام است لازم است هر چند خود او جزو اسلام نداند.

بنابر این برای صدق خروج از دین اسلام لازم نیست فرد بداند که ضروری جزو دین است بلکه علمش به این که مردم آن را ضروری می دانند کافی است که

صدق کند. اما غیر ضروری را مجبوریم از لزوم تدین خارج کنیم تا باب اجتهاد بسته نشود. (فیه: در عقاید که اجتهاد لازم نیست)

اما شیخ انصاری می گوید در مورد جاهل قاصر چنین تدینی به مثل حرمت شرب خمر لازم نیست هر چند اطلاق روایات در مورد لزوم تدین به همه دین شامل آن می شود. اما بلغه می گوید قاصر هم اگر جاهل مرکب نیست و مستحل است باز از تدین خارج شده است.

نظریه عدم ارتداد منکر غیر ضروری مطلقا

Monday, 05 July 2010

۱۰:۵۶ PM

مقنعه: و من استحل المیتة أو الدم أو لحم الخنزیر ممن هو مولود علی فطرة الإسلام فقد ارتد بذلک عن الدین و وجب علیه القتل بإجماع المسلمین

شهید هم فرموده:

قوله: «من استحل شيئا من المحرمات. إلخ». مستحلّ المحرم إن كان ثبوته معلوما من الشرع ضرورة فلا شبهة في كفره، لأنه حينئذ رادّ للشرع الذي لا يتحقق الإسلام بدون قبوله و لو بالاعتقاد.

خوئی: و قد عرفت ان إنکار أیّ حکم من الأحکام الثابتة فی الشریعة المقدسة مع العلم به یستلزمه تکذیب النبی - ص - و إنکار رسالته سواء کان الحکم ضروريا أم لم یکن و لا ریب انه یوجب الکفر و

الارتداد

نظریه:

در مقابل این نظریه متفق علیه دو احتمال دیگر قابل طرح است:

۱. قائل شویم که تنها جحد عالمانه فرایضی مثل نماز و روزه و زکات و حج موجب ارتداد و خروج از اسلام است زیرا روایات می گوید اسلام بر این چند امر مبتنی است:

«الإسلام هو الظاهر الذي عليه الناس: شهادة أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله، و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة و حج البيت و صيام شهر رمضان، فهذا الإسلام»

ولی جحد سایر احکام حتی با علم به این که جزو اسلام اند مادامی که با تکذیب پیامبر و اصل دین و رسالت همراه نشود موجب خروج از اسلام نیست.

۲. احتمال دیگر این تنها جحد صریح رسالت و یا تبری از دین و اسلام را موجب ارتداد بدانیم و جاحد هیچ حکمی حتی ضروریات حتی در صورتی که لازم بین آن نفی رسالت باشد مرتد نیست و آثار ارتداد بر او مترتب نمی شود. البته طبق روایات درجه ای از کفر بر آن مترتب است همان طور که درجه ای از کفر بر ترک طاعت و انجام معاصی حاصل می شود. به عبارت دیگر جحد احکام را نمی توان جحد اسلام دانست مادامی که فرد خود را ملتزم به سایر بخش های دین می داند.

نقول:

احتمال اول قابل دفاع است. و این جمله مرحوم خوئی: فالموضوع للآثار المتقدمة من الطهارة و احترام المال و الدم و غیرهما إنما هو الاعتراف بالوحدانية و الرسالة و المعاد و ليس هناك شيء آخر دخيلا في تحقق الإسلام و ترتب آثاره المذكورة. قابل قبول است که صرف اعتراف کافی است و حتی انکاری که مستلزم جحد باشد موجب خروج نیست جز در موارد فرائض و ارکان اسلام.

اما عقاید اسلامی :

اگر اسلام با شهادتین و اعتراف و قبول توحید و رسالت حاصل می شود پس انکار تمام عقاید اسلامی حتی عالمانه هم نباید مضر باشد مثل صفات الهی و حتی معاد و بهشت و جهنم و خصوصیات آنها.

مشهور معاصرین قائل اند انکار عالمانه تمام این عقاید موجب کفر و ارتداد می شود ولی

انکار از روی جهل معاد و بهشت و جهنم موجب خروج از دین است اما خصوصیات آنها خیر. به جز آملی ره که ایشان خصوصیات را هم معتبر دانسته است

می توان گفت همان طور که در احکام برخی ضروریات مقوم و رکن اسلام اند و انکار عالمانه شان موجب ارتداد خروج از اسلام است برخی عقاید هم مقوم اسلام اند و انکار عالمانه آنها موجب ارتداد خروج از دین است. این موارد را باید از روایات بدست آورد. ولایت از این قبیل نیست زیرا می دانیم در صدر اسلام این امر موجب ارتداد رسمی و ترتب آثار آن نسبت به معاندان هم نشد. می توان گفت اصل توحید و نبوت و رسالت پیامبر اکرم ص و معاد از این قبیل است. و سایر موارد نه انکار

عالمانه و نه جاهلانه آنها موجب ارتداد نمی شود.

ادامه ادله - روایات ارتداد

Monday, July 05, 2010

PM ۹:۰۴

یک استدلال ما برای این نظریه روایات باب ارتداد است:

در انکار ضروری تمام هدف این است که آیا با انکار ضروری احکام ارتداد و نجاست مترتب می شود یا خیر؟

روایاتی که درباره احکام ارتداد وارد شده نشان می دهد که نفی رسالت لازم است مثل این که تکذیب پیامبر اکرم ص کند یا این که به دین دیگری مثل نصرانیت بگردد. اما انکار رسالت فی الجمله مثل این که بگوید اسلام فقط احکام عبادی دارد و یا این حکم اسلام را قبول ندارم بدون این که تصریح به تکذیب رسالت کند خیر. مرتد کسی است که تصریح به جحد رسالت و تکذیب پیامبر کند در اصل ادعای رسالت یا در بخشی از رسالت. (حاج شیخ نقل شده که انکار اصل رسالت لازم است) بنابراین حتی با انکار عمومیت رسالت پیامبر یعنی بگوید پیامبر اکرم برای همگان مبعوث نشده مرتد نمی شود.

روایات ارتداد:

برخی روایات فقط به این که جحد نبوت و رسالت موجب کفر یا خروج از اسلام می شود اشاره دارد مثل روایت عمار سبابی:

وسائل الشیعة؛ ج ۲۸، ص: ۳۲۴۳۴۸۶۵ - ۳ - «۴» وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا ص بُبُوتَهُ وَ كَذَّبَهُ - فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ - وَ امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ «۵» (يَوْمَ ارْتَدَّ) - «۶» وَ يُقْسَمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ - وَ تَعْتَدُّ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَقَّى عَنْهَا زَوْجُهَا - وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيْبُهُ

اما روایت محمد بن مسلم می گوید

وَ عَنْهُ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يُقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ

مطابق این روایت کفر بما انزل هم کافی است ولی آیا کفر بما انزل یعنی کفر به اصل انزال و اصل رسالت تا با روایت قبل موافق باشد و یا این که شامل کفر به

منزلات هم می شود و در صورت دوم آیا باید مجموعه را انکار کند یا انکار بخش را هم شامل می شود؟

عنوان های دیگر عبارتند از: ارتداد و رجوع از اسلام و تبدیل دین و تنصر و تزندق است و در روایت خراز هم آمده من تبرء من دین الله فهو کافر مرتد عن الاسلام و دمه مباح. روایت چنین است: ۳۴۸۶۳-۱- «۲» مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ مَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا نُبُوَّتَهُ وَ كَذَّبَهُ فَدَمُهُ مُبَاحٌ- قَالَ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ- فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ بَرَّئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ- فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ- لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ- وَ مَنْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ- وَ دَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ- إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ- وَ قَالَ وَ مَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يُرِيدُ نَفْسَهُ وَ مَالَهُ- فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ.

این روایت هم تایید می کند که آن چه موجب حلال شدن دم می شود اظهار برائت از دین است و نه هر انکاری که در آن برائت وجود ندارد.

اما عنوان هایی که در باب مانحن فیه آمده عبارتند از:

بیشترین عنوان کفر است و هیچ اشاره ای در این روایات یا سایر روایات به آثار دنیوی آن نشده پس می توان گفت که از این روایات نمی توان ارتداد مصطلح و ترتب احکام آن را استفاده کرد و لااقل در صورت شک اصل عدم جاری است. زیرا محتمل است این روایات فقط به کفر معنوی عند الله اشاره دارد نه خروج ظاهری. این نکته مورد قبول غالب فقهای معاصر است که یک وجه جمع میان روایات را حمل روایات کفر بر مراتب نازل دانسته اند و آن را موجب خروج از اسلام ندانسته اند. به این ترتیب مشکل تمام روایاتی که منکر ولایت را و یا دهها روایتی که انکار اموری که مسلما به ارتداد نمی انجامد را کافر دانسته حل می شود.

بلی اگر در روایتی در موردی آثار خروج از اسلام را بر کفر مترتب شود معلوم می شود در آن مورد خاص کفر به درجه عالی اراده شده مثل این روایت: عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ.. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَ لَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ، الْحَدِيثَ.

ادله نظریه

July 07, 2010 .Wednesday

AM ۲:۵۰

۱. اسلام به اظهار شهادتین تفسیر شده است این به این معنی است که ملاک مسلمانی صرف اقرار به شهادتین است و چیز دیگری در آن دخالت ندارد.
۲. تصدیق به پیامبر اکرم که در بعضی روایات آمده می تواند به معنی تصدیق کلی باشد که با انکار یک حکم قابل جمع باشد
۳. اسلام به اقرار بدین الله تفسیر شده است و منکر برخی احکام مقرر بدین الله است
۴. دلیلی بر لزوم اقرار به تمام دین و اجزاء آن به صورت تفصیلی و یا اجمالی وجود ندارد
۵. ادله کفر منکر احکام بر کفر معنوی یا مراتب دانی کفر قابل تطبیق است. بررسی روایات کفر نشان می دهد که الکافر اشاره به غیر مسلم دارد ولی عنوان کافر یا فیهو کافر یا کفر غالبا بر کفر مقابل ایمان اطلاق شده و ارتکاب بسیاری محرمات با کفر مساوی دانسته شده است. پس روایاتی که انکار حکمی را کفر می شمارد نمی تواند بر خروج از اسلام دلالت کند.
۶. آثار دنیایی خروج از اسلام فقط بر ارتداد مترتب شده و در هیچ روایتی آثار ارتداد بر منکر احکام مترتب نشده است
۷. در هیچ روایتی به منکر حکم مرتد گفته نشده است
۸. بحث انکار احکام بطور صریح در روایات معدودی مطرح شده است و در این روایات منکر به عنوان کافر و یا خارج از اسلام شناخته شده است.
۹. بر منکر برخی احکام در دو روایت عنوان خارج از اسلام اطلاق شده با توجه به این که این عنوان در روایات دیگری بر مرتکب گناه اطلاق شده الزاما بر ارتداد دلالت ندارد.
۱۰. ترتب سایر آثار مثل قبول شهادت و زواج بر منکر حکم اسلامی پذیرفته است زیرا این احکام بر کفر مترتب است و طبق روایات منکر متصف به کفر می شود.
۱۱. کفر تنها در صورت انکار ضروریات است که مبانی اسلام اند و مقوم اسلام اما انکار سایر احکام فرعی حتی در صورت استلزام نمی تواند موجب کفر و خروج از اسلام شود
۱۲. این استدلال که اسلام مجموعه ای است که انکار بعضی آن اصل آن مجموعه را منتفی می کند صحیح نیست زیرا اعتقاد به همه مجموعه کمال ایمان است ولی اسلام امری است که با شهادتین تحقق می یابد.

نکته قابل تامل این است که اگر انکار هر حکمی موجب خروج از اسلام و ارتداد باشد چرا در این موارد هیچ کدام تعبیر ارتداد بکار نرفته و نیز تصریحی به ترتب احکام ارتداد مثل قتل و بینونت زوج در مورد آنها نشده با این که این گونه انکار بسیار بیشتر از انکار اصل رسالت مصداق داشته و مورد ابتلا بوده است. نیز در اخبار ارتداد هیچ جا سخن از این که انکار حکمی موجب ارتداد است نشده است. از این نکته می توان استفاده کرد که خروج از اسلام و کفر در اینجا به معنای ترتب آثار دنیوی نیست بلکه اثر اخروی و حقیقی آن مقصود است نه اثر دنیوی و ظاهری آن.

برخی روایات که خروج از اسلام را در ارتکاب برخی گناهان بکار برده این احتمال را تقویت می کند مثل:

فقیه: ۵۷۹ و قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع - مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مِثَالًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ تهذيب: ۱۴۲ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مِثَالًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ کافی نقل کرده است:

۸۳۴۴ / ۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «۶»، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا «۷» بِسَخَطِ اللَّهِ، خَرَجَ مِنْ «۸» دِينِ الْإِسْلَامِ.

و نیز:

فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ
بر این که خروج نورانیت اسلام هم مورد توجه است اشاره دارد

در برابر این دو احتمال چند روایتی قرار دارد که انکار حکمی از احکام را مستلزم

خروج از اسلام دانسته است این روایات عبارتند از:

۱. صحیحہ عبد اللہ بن سنان کہ جحد ہر کبیرہ و حکمی را کفر و مستلزم خروج از اسلام دانستہ است. ولی از این روایت می توان جواب داد کہ این روایت مفادش بیش از خروج عند اللہ نیست و تنها بہ ترتب عذاب اخروی در آن تصریح شدہ است و اما این کہ آثار دنیوی ہم بر آن مترتب است از این روایت استفادہ نمی شود. در روایاتی کفر عند اللہ مطرح شدہ است مثل:

۵۶ «۹» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ يُلْقَى اللَّهَ يَوْمَ يُلْقَاهُ كَافِرًا.

و ۱۳ «۱» وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مُؤْمِنًا يُقَالُ لَهُ: مَتَّ أَيَّ مِيتَةٍ شِئْتَ، (إِنْ شِئْتَ) «۲» يَهُودِيًّا، وَإِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا، وَإِنْ شِئْتَ مَجُوسِيًّا.

۲. روایت دیگر مکاتبہ قصیر است کہ بہ طور روشن تری بر خروج ہر جاحد حکمی و مستحل حرامی از اسلام و دخول او از کفر تصریح دارد. یک اشکال در سند این روایت بخاطر مجهول بودن عبدالرحیم است. ہر چند برخی نقل کلینی از وی را موجب اعتبار وی دانستہ اند. ولی اشتراک وی میان دو نفر این راہ را ہم کم اعتبار می کند. علاوہ بر این ممکن است خروج از اسلام ہر دارای مراتبی باشد و الزاماً با ارتداد مساوی نباشد.

۳. روایاتی در مورد قتل کسی کہ حدی بر او اجرا شدہ و دوبارہ مرتکب شدہ داریم مثل:

صحیحہ برید العجلیّ، قال: «سئل أبو جعفر عليه السلام عن رجل شهد عليه شهود أنه أفطر من شهر رمضان ثلاثة أيام؟ قال: يسأل: هل عليك في إفطارك إثم؟ فإن قال: لا، فإن على الإمام أن يقتله، وإن قال: نعم، فإن على الإمام أن ينهكه» «۵» ضرباً.» «۶»

ولی این روایات خارج از بحث است زیرا در این روایت افطار سه روز ہمراہ با استحلال موجب قتل دانستہ شدہ است و نمی تواند وجوب قتل را بہ صرف استحلال بدون عمل ثابت کند.

و ثانیاً لو سلم این روایت در مورد فرایض می تواند

آیا شک در عقیده ارتداد است؟

در کشف اللثام آمده است:

«و الشاکّ فی نبوّه محمد صلی الله علیه و آله، أو فی صدقه فی شیء من
الأشیاء ممّن ظاهره الإسلام لارتداده بذلك،

اخباری که بر عدم پذیرش شک و مساوی بودن شک در نبوت با ارتداد دلالت
دارد از این قرار است:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْزَارِيِّ الْكُنَاسِيِّ عَنِ الْحَارِثِ
بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أُنَبِّئُ
أَنْتَ أَمْ لَا كَانَ يَقْبَلُ مِنْهُ قَالَ لَا وَلَكِنْ كَانَ يَقْتُلُهُ إِنَّهُ لَوْ قَبِلَ ذَلِكَ مَا أَسْلَمَ مُنَافِقٌ أَبَدًا

سند روایت بخاطر مجهول بودن کناسی معتبر نیست.

معنی کان یقبل منه چیست؟ ظاهراً یعنی آیا پذیرفته می شود که شک وی علمی است نه
از روی عناد و خلاف یا خیر؟ بر اساس این معنی قبول شک وی می تواند یکی از این دو
نتیجه را داشته باشد: وی برای همیشه میتواند در این حال بماند یا این که می تواند به
تحقیق خود ادامه دهد چون شک امری نیست که همیشه بماند بلکه قابل رفع است باید بر
نتیجه دوم حمل شود. پس مطابق این روایت نباید به شاک فرصت تحقیق و رفع شبهه
داد.

تعلیل ذیل روایت هم بر این اساس است که منافق کسی است در دل پیامبر را قبول ندارد
ولی مجبور است تظاهر به اسلام کند. پس اگر منافق بتواند بدون ترس عدم اعتقاد خود را
ابراز کند دیگر کسی از آنان تظاهر به اسلام نمی کند. ولی این تعلیل در صورتی صحیح
است که منافقان فقط بخاطر ترس اظهار اسلام کنند در حالی که بسیاری بخاطر منافعشان
اظهار اسلام می کنند پس این تعلیل وجه صحیح ندارد.

مشکل دیگر روایت این است که این روایت به مرتد اختصاص ندارد زیرا در اول رجلا
گفته است و در آخر هم عدم اسلام را مطرح کرده نه ارتداد را. مطابق این روایت هر
کسی که اظهار شک کند حتی بدون سابقه اسلام باید کشته شود. ممکن است گفته شود

روایت قابل تقييد است به صورت ارتداد ولی تعليل ذيل با اين تقييد سازگار نيست مگر اين كه مجازا از ما اسلم ما بقي على الاسلام اراده شود.

در كتاب فقه الحدود و التعزيرات آمده است:

صحيحه عبداللّٰه بن سنان عن أبى عبداللّٰه عليه السلام، قال: «من شكّ في اللّٰه أو في رسوله صلى الله عليه وآله وسلم فهو كافر.» «٥»

حسنه منصور بن حازم، قال: «قلت لأبى عبداللّٰه عليه السلام: من شكّ في رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم؟ قال: كافر. قلت: فمن شكّ في كفر الشاكّ فهو كافر؟ فأمسك عني، فرددت عليه ثلاث مرّات، فاستبنت «٢» في وجهه الغضب.» «٣»

خبر خلف بن حمّاد، عن أبى أيّوب، عن محمّد بن مسلم، قال: «كنت عند أبى عبداللّٰه عليه السلام جالساً عن يساره، وزراره عن يمينه، فدخل عليه أبو بصير، فقال: يا أبا عبداللّٰه، ما تقول فيمن شكّ في اللّٰه؟ فقال: كافر يا أبا محمّد! قال: فشكّ في رسول اللّٰه؟ فقال: كافر. ثمّ التفت إلى زراره فقال: إنّما يكفر إذا جحد.» «٥»

ورجال السند كلّهم من الثقات، إلّا «خلف بن حمّاد» حيث اختلف فيه، فوثقه النجاشي، ولكن قال ابن الغضائري أنّ أمره مختلط، يعرف حديثه تارة وينكر أخرى «٦». و «أبو أيّوب» كنية لإبراهيم بن عثمان أو عيسى، وهو ثقة كبير المنزلة.

خبر عثمان بن عيسى، عن رجل، عن أبى عبداللّٰه عليه السلام، قال: «من شكّ في اللّٰه بعد مولده على الفطره لم يفيء» «٢» إلى خير أبداً.» «٣» والحديث مرسل. ٥- مرسله فقه الرضا عليه السلام: «نروى من شكّ في اللّٰه بعد ما ولد على الفطره لم يتب أبداً.» «٥»